

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228017

UNIVERSAL
LIBRARY

**THE BOOK WAS
DRENCHED**

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No.

ف
۸۹۱۵۵۲۱

Accession No.

۵۶۰۳

Author

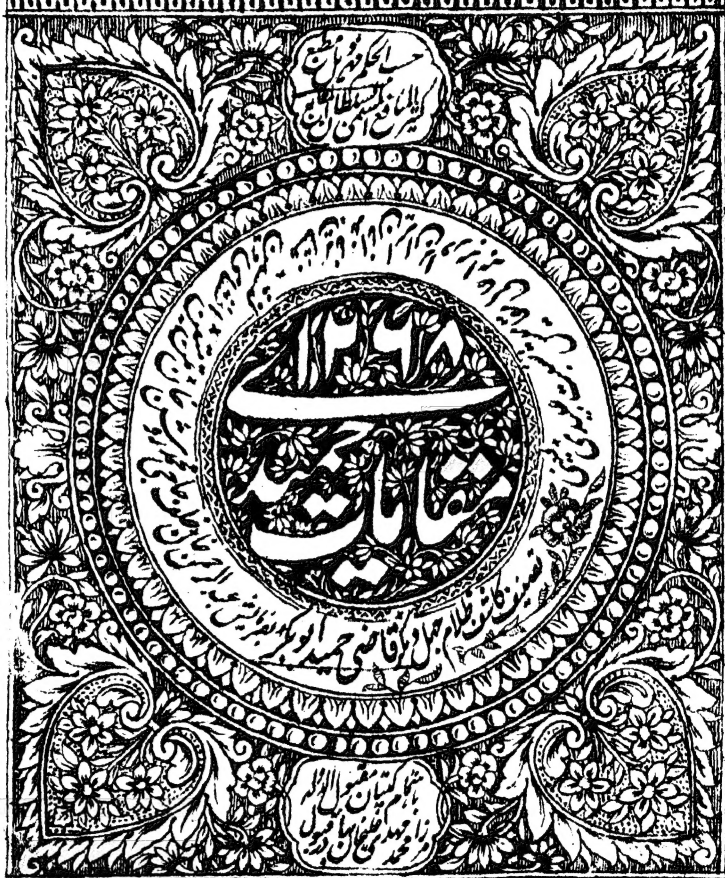
م - ۲
حافظی عبدالوہید

Title

مقامات حمیدی

This book should be returned on or before the date last marked below.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایمان من اعترف بدو و به و کتاب و اشهد ان محمد خیر عباده و سید انبیاء
 و درین مجلس که انوار کرمش باغ و دوزخ کرد و گوئی میهمانان و سخن مجرب و سزاوار و معانی و سزاوار و ادب
 فی بلاد و صاحب السیف القضاة و السنان الخضاة و الرب البراق
 در شهرهای خدای صاحب شمشیر برنده است و صاحب شمشیر رنجهای که در دو سواران
 المصراع دُر و القرب الدی انقدنا من شیء الحیرة بعصا جبین
 نامزدان بلند و نیز نزدیک بخند داشت آن محکم را بنده را از زبان حیرت بجز انجمنی نیست از خود
 و فتح لنا ابواب الاطلاق بمفاتيح یقینة و علمنا احقان سیر یقینة و دینة
 و کش و داری و داری بسنگها بکشد ایست است خود را و خوف را و یقینا شایع است و دین خود
 و شر قاید قاتل یقینة صلی الله علیه و علی الذاهدین فی سبیل الله
 و بزرگی و ادب و حکمای یقین خود را و رحمت خستند و خدای بر و در دکان در راه انداخته
 و المهاجرین و لا نصار فی ذات الله و لم تسلیما کثیرا کثیرا
 و در دکان او و در معرفت ذات الله و سلام خستند سلام خستند بسیار
 بسیار شایع خداوندی که بسیار است ارواح ما را بوجود اصل پیراست استیلا ما را
 بسجود و وصل و در پاوشید طاعت زندگی بر ما کشید رقم بندگی کسوت جان ما نهادی و منشی خلعت ما را
 در سراسر آنکه منشی سواد دل ما را با نور اشراق معرفت آشنائی داد و در اطلاق احادیث با کمال قدرت
 روشنائی نهاد و تمام انبیا و سید اصغیرا و اهل راه و شیخ گناه ماکر و شایع شریعت با نمود و نور شریعت
 از آینه دل ما زد و در نور و در کسوت روی و بر اهل اصحاب می با در رضوان و مغفرت بر احباب
 سبب توبه و موجب کیست که بعد از ابعاد ترک سبب این اصولی را علمی نظا هر بود و توبه
 این فصول را بر ما فی با بر و جلوه این عروس را شوق بی پایان و توحش این کوشش را نیست
 در میان و خنده این برق بی طری و فرخی نیست و در خوش این رعدی تندی و تری نه نظم
 مرد و باد که با سبب کسوت
 بختا بعقل و بر بند و رفتن بی مراد است
 گفتن بر گران پسند
 ابر باشد که با و سبک بر برق باشد که خیزد می خیزد
 سخن از بخت کفانی و حکم فانی مایه گفت که بر بخت و اوراق ناید که اوراق شکسته و بیایا و شایع خبر ما و بار اید
 نظم

در این مجلس که انوار کرمش باغ و دوزخ کرد و گوئی میهمانان و سخن مجرب و سزاوار و معانی و سزاوار و ادب
 فی بلاد و صاحب السیف القضاة و السنان الخضاة و الرب البراق
 در شهرهای خدای صاحب شمشیر برنده است و صاحب شمشیر رنجهای که در دو سواران
 المصراع دُر و القرب الدی انقدنا من شیء الحیرة بعصا جبین
 نامزدان بلند و نیز نزدیک بخند داشت آن محکم را بنده را از زبان حیرت بجز انجمنی نیست از خود
 و فتح لنا ابواب الاطلاق بمفاتيح یقینة و علمنا احقان سیر یقینة و دینة
 و کش و داری و داری بسنگها بکشد ایست است خود را و خوف را و یقینا شایع است و دین خود
 و شر قاید قاتل یقینة صلی الله علیه و علی الذاهدین فی سبیل الله
 و بزرگی و ادب و حکمای یقین خود را و رحمت خستند و خدای بر و در دکان در راه انداخته
 و المهاجرین و لا نصار فی ذات الله و لم تسلیما کثیرا کثیرا
 و در دکان او و در معرفت ذات الله و سلام خستند سلام خستند بسیار
 بسیار شایع خداوندی که بسیار است ارواح ما را بوجود اصل پیراست استیلا ما را
 بسجود و وصل و در پاوشید طاعت زندگی بر ما کشید رقم بندگی کسوت جان ما نهادی و منشی خلعت ما را
 در سراسر آنکه منشی سواد دل ما را با نور اشراق معرفت آشنائی داد و در اطلاق احادیث با کمال قدرت
 روشنائی نهاد و تمام انبیا و سید اصغیرا و اهل راه و شیخ گناه ماکر و شایع شریعت با نمود و نور شریعت
 از آینه دل ما زد و در نور و در کسوت روی و بر اهل اصحاب می با در رضوان و مغفرت بر احباب
 سبب توبه و موجب کیست که بعد از ابعاد ترک سبب این اصولی را علمی نظا هر بود و توبه
 این فصول را بر ما فی با بر و جلوه این عروس را شوق بی پایان و توحش این کوشش را نیست
 در میان و خنده این برق بی طری و فرخی نیست و در خوش این رعدی تندی و تری نه نظم
 مرد و باد که با سبب کسوت
 بختا بعقل و بر بند و رفتن بی مراد است
 گفتن بر گران پسند
 ابر باشد که با و سبک بر برق باشد که خیزد می خیزد
 سخن از بخت کفانی و حکم فانی مایه گفت که بر بخت و اوراق ناید که اوراق شکسته و بیایا و شایع خبر ما و بار اید
 نظم

۱۵ ملا علی قاضی نے
 ۱۶ ریزہ دکن میں بار
 ۱۷ نور سیدہ در
 ۱۸ انصاف علیہ
 ۱۹ ویر و در و در و
 ۲۰ خدا و جبرائیل
 ج

در وقت که در این محبت کذب این حج سفر دیر عمر کرد و در بهر دور و در گفت ای ابراهیم
 و صاحبان علمت زنده باطن و برایت مطالعت و جماعت گردید بصورت مختلف اشباح ایلا در زمین و ملک ارواح
 اگر چه شما اظهار تبارک و تعالی میکنید باطن متداعقا و اندین حج کم مسان تا چون میگردن طر و طع نام را هم
 آوردن و فک نام را میخواندند که در یک کجایه اگر چه سراسر کتب است که میخواندند که در یک کجایه اگر چه سراسر کتب است که میخواندند

هَذِهِ الْقِيَامَةُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ	هَبْ لِي الْإِيمَانُ وَكَهْ لِي الْوَحْدَانُ	ای مرد معارف ای فرد کرام
برائت عالم شدت حاجی ایندک	بیدار شود از خواب باز نیار جزا	و لست جبر فی القصد فی
تاکی بر ای دو تاکی بر ای جام	فالحج حیل نفس الفکر فی الهدی	و شریک کاکه بر دینکار را در شده و یار
منکر و انکار هست ترا لاهل بدست	پیش پاوندیکه بر یاد حریف آوردن	فالحج حیل نفس الفکر فی الهدی
والبدحج حیل نفس الفکر فی الهدی	نگرید که هست ترا کار با حکام	پس سنا به هر کاکه روشن شد بر اثر سیاه
و ده هر که و ده هر که و ده هر که	عاضع شریک گشت عالم از دو کعبه	کاندر پیکار کس کن شریک با دام
فالشک فی الصبح قد	یا قوم قد بصرکم الیکم و السلام	پس تیر تیرم بگذاشت و ب معا
پس بر ای شریک شریک بر ای شریک	ای مردم من بصرکم الیکم و السلام	

بر داشت روی از حاضران یافت چون با شتاب بر روی بودیم در دره اوریسم تو بصر خیزت جوی بودیم
 عاقبت اثری از وی ندیدیم و جبر می از وی شنیدیم معلوم شد که با می است از خبر بدست کجا
 کتا و بار کت کجا نهاد
 لیکن جهت باوی گردون و چکر
 تا چرخ نام داشت توان آورد و نتوان
الْقِيَامَةُ لِلَّيْنَةِ وَالشَّيْبَةِ وَالْمَيِّتِ وَالْحَيِّ
 حکایت کرد و دوستی که مولی ملوت بود و صاحب ملوت که دوستی از او فوات حوادث ضروری از کس
 دور حسی بود از کجای اصلی بر شاف فصلی ششم در او طلب بر نماند و ندانای علی بود که
 دو ملت است جهت در دامن و علایق دعا و اکتی قامت از خود دور کرد و دلی از زراحت

در وقت که در این محبت کذب این حج سفر دیر عمر کرد و در بهر دور و در گفت ای ابراهیم
 و صاحبان علمت زنده باطن و برایت مطالعت و جماعت گردید بصورت مختلف اشباح ایلا در زمین و ملک ارواح
 اگر چه شما اظهار تبارک و تعالی میکنید باطن متداعقا و اندین حج کم مسان تا چون میگردن طر و طع نام را هم
 آوردن و فک نام را میخواندند که در یک کجایه اگر چه سراسر کتب است که میخواندند که در یک کجایه اگر چه سراسر کتب است که میخواندند

و میان سبیل آفتاب و شبیت شباب چه جای سوت تفاوت میان هند و روم با شربت
 و تبارین میان ترک و ترک خانه اگر کاغذ را خاکستر آتش می دارد و در آتش می اما عطف قدر هر
 و اندر تو رخ هر یک شناسان از آن بدایگی خرواری و ازین سنگی بدیناری همه بی پستان نمود
 طلعت و همه شب روان روفر چون هر که دست در دامن و آشی زده باشد به چشم صبا می بود و چرا
 چشمم هم صند و دم اریا می نمودن که این شب ابضاغت و رجات است و شب سر مایه و پیرایه
 نجات پس گفت ای جهان بشو و بیا و دیگر و این غلغله را نمود و رستگار و نظر

فَاتِحَ بَدَائِي فَاتِحِي	بِالْفَتْحِ وَطَنٍ وَقَوْلِ فَضِيحٍ	فَاتِ بَدَائِي فَاتِحِي
بیشتر از سر سبز اندوهان	بلفظ و گوئی و گفتار فصیح	بیشتر از سر سبز اندوهان
فَاتِحِ بَدَائِي فَاتِحِي	فَاتِحِ بَدَائِي فَاتِحِي	فَاتِحِ بَدَائِي فَاتِحِي
بیشتر از سر سبز اندوهان	بیشتر از سر سبز اندوهان	بیشتر از سر سبز اندوهان
فَاتِحِ بَدَائِي فَاتِحِي	فَاتِحِ بَدَائِي فَاتِحِي	فَاتِحِ بَدَائِي فَاتِحِي
بیشتر از سر سبز اندوهان	بیشتر از سر سبز اندوهان	بیشتر از سر سبز اندوهان
فَاتِحِ بَدَائِي فَاتِحِي	فَاتِحِ بَدَائِي فَاتِحِي	فَاتِحِ بَدَائِي فَاتِحِي
بیشتر از سر سبز اندوهان	بیشتر از سر سبز اندوهان	بیشتر از سر سبز اندوهان
فَاتِحِ بَدَائِي فَاتِحِي	فَاتِحِ بَدَائِي فَاتِحِي	فَاتِحِ بَدَائِي فَاتِحِي
بیشتر از سر سبز اندوهان	بیشتر از سر سبز اندوهان	بیشتر از سر سبز اندوهان

و قوم را بابت او تها بود و گشت استعصا بدو شد و خواست بخوابد و خورد و چون در خواب می افتاد
 بساط هنگامه در نوشتند و پیر و جوان هر دو گشتند چون مصبون حال برسد و او از نمون خال گفتند
 آن جهان پیر و جوان هر دو شیر و قهقری بی آن و دشمن و شیر اگر چه بوقت خاصیت تن و پیر و جوان با یکجا می افتاد
 پیر و پسر آنه گفتند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُهُ** و بد ما الظلمة من أشبه آباء فما ظلمكم
 بعد از آن بر قدم ایشان بسیار شتابم و هر که در دنیا مقرر ریاضی
 و حق هر دو آن ملک در میان کرد

الْقَامَةُ الثَّالِثَةُ فِي الْغُرُوحِ

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 و بعد از آن بر قدم ایشان بسیار شتابم و هر که در دنیا مقرر ریاضی
 و حق هر دو آن ملک در میان کرد

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 و بعد از آن بر قدم ایشان بسیار شتابم و هر که در دنیا مقرر ریاضی
 و حق هر دو آن ملک در میان کرد

نشد که مجلس وصل تو جای	چون کس اگر زرت نباشد برکت	برای بالبت تجمیع حسن و صف
جای که نور عشقش آتش زند	مان بر و طلائعش بماند از رفت	چنان برسد در وقت محاربت
زبان مبارکش بگوید که سازد	سر سفر از دل سر تو با قدم هایش	نه شایسته تو با شکم با پیش کشد که خوشتر کند
داری و با پنجه کشاده نظم	خوای که غنوی سر فلک سایه من	نخچینه در و در دست کجای من
ایثار و خضوع را فرودان قدر	از رنگ من سینه زردا می بین	سوسن از دبا بلبل اشاد بگوید
ای دمی که لذت دای صبر فی قلاب سی	روز بپوئی و فراموش کنی و یلما بگوئی	و خاموش شوی چون
من بایش که جز بیک قدم نپوید	زبان سخن گویم که سر عشق منقصی است	نه گفتنی و با طاهر محمود
ست نه غنوی نه نظم	از لعل سر نو دبان بر بستم	در عشق تو من اگر چه بالادستم
یک سر نو از نیز از لعل نتوان	هر چند بدید ز زبان جو خوشنستم	نه به خطا بالال رضا ساز را ز
بگوید که قول این کار زاری و زن	این بار نشاید از پارالی و مایه سی	از جای برای ای نگاری
و لیکن سگی تابی داری و لیکن تابی	نه عاشق باید از آرد و شوق سنگین	باید نه زنگین هم در
عاشق خامی و بعد در عشق تو	نه نامی که چون عشق تو	نه گاه چون عاشقان دل نهفته نظم
سر بر صورتی و در ای و نگار	داجان لائقان و چون چای	آنجا که جمال و مدتش می نماید
این رنگ بوی می نیاید بکار	نماند و لیکن نماند به لطیف ذاتی و لیکن	لی نیانی نظم
چون سلی که در بارستند دوی	چون دولت تبر ناسته روی	باشی تو بزرگ و نعلق پیری
تجلیات تو نیست خوشتر از اندر گری	چون من باشی که شربت دمی	شیده اجم و حضرت بهمن دوی
شبهه هنوز از آتش عشق رخ بردود	دارم و در مایه فراق او جامه کبود	نظم
یک باطنی در اشتیاق دارم	سیر این مایه خرافت دارم	این جان چنین اگر چه بیکار شوم
صد که در دمی با طلاق دارم	زنی چون گل در زمک مانند عاشق	نه ساقی نه محب صادق
بکسول و کمبود باطنی دیگر ظاهر	دیگر رنگ رنگ می نماید و من نمی	نماید که از نو فاسد
مستوفان جوئی رخ زرد عاشقان پیش	آرد و اگر نیا عاشقان طلبی	حاضر اصل مستوفان پیش
شراب نیاز در قمع ناز رنجبه و عاشقی	و مستوفی بر آینه تبه در مستوفی	صاحب جمال نه در عاشقی
صاحب مال را با عی	چون لاله تبه است نو آمد	یا چون گل در زمک در دور و آمد

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سرخ زرد و سیاه و مشرق	این نظم نقش او چو پهلون	ماه و مهرش زبان گشودن
و آهسته او زان چرخ افزون	پس آن پای به قوت سرایه تنه صیل حکلات	و تا میل حکلات و تا میل حکلات
دیگر از الفاظ الفا که در ذیل سجع	الضمان الصفا نمودند و این تعبیر	بی تسمیه در بیان آمد قطع
چیت آنج ب لیبست اوده	نور خسار و لبه آن اوده	پیش از وقت نمیشاید پیش
بدور و زرد و شب افزون اوده	راشت بر گوشت پیکر لعل	مانده در غمش آنکلی باو

پس بین قطع از ان جمع نوازی و صمدی محمد بن افون بر غایت هر یک از این ابیات از غزل
 و این ابداع و اختراع در اسما و اطباء جای گرفت و از لذت و متانت این قطعه سر با حرکت در اند
 نگاه از ان تراویه آن سر پیوسته از می و خوشنویزی زبان سنی کجا و آغاز سخن بار داشت و بنا داشت
 ای بحر شربت و بد و در بیت این شربت از کدام دوست و این رقص بر کدام سر و خمار بی
 و خمار بی گل که دیدم هست و تو خمر بی غم و خروش بی نامم که شنیده صبح صادق از شب عین
 پدیدست و این قفل عقل انبر از کلید بالایی این نظم بدین شکر نیث و شیب این سخن پیش رفتی
 این آشتی میر المعصلات و الشاعرات اللوات و اللوات و المعقل و المعقل و المعقل
 کجاست شامی از سبزه کلام شکلات و سیر کنندگان عالم و دکنندگان و فلک در دشت و باند که در شربت
 نظم الطبقات است و شعاع در جات بعضی معلوم است و بعضی سبعم بعضی منقل و بعضی منقل و بعضی
 از ازا و اشرفین خوانند و بعضی است که از ازا و اشرفین گویند و شعر است که از اقا به بالا جز
 و قباب الاعضا خوانند و در بحث هر یکی کافی است و بیان هر یکی مکانی و جلال هر یک است
 و معرفت هر یک اسبابی و میزانی نه هر سخن نواز گفت درسی نواز گفت و مشیر از ان نگار
 است که در قدر را از انرا بخت است و نواز دست و نواز دهنده و نواز دست اگر شمس را از ان صبح
 آبی باید و از ان طبع دوایی فانا حلیه الخلاء و صاحب صنعة الصنعة
 و در عالم علم عمل و شیخ غیث و اما افضل لی نظر و شیخ ان اگر غدا امید بسیار بکارت این معنی است
 بنام و در بر نه شان باشما جو ایا تم و کره حکم هر یک کجا بخواه و ان شمس و بدور را بشما نگاه
 چون بر عدد لسان و البیان بران جمع این بود و به جلد و آن در مرکز را به ازا و نواز
 در جات هر یک از طباعت و مزاجات خود جمل شده و از ان جهت آن حالت و در بحث آن حالت
 در نامک صنعت باز یک کاران بر سر اند

سرخ زرد و سیاه و مشرق
 و آهسته او زان چرخ افزون
 دیگر از الفاظ الفا که در ذیل سجع
 چیت آنج ب لیبست اوده
 بدور و زرد و شب افزون اوده
 این نظم نقش او چو پهلون
 پس آن پای به قوت سرایه تنه صیل حکلات
 و تا میل حکلات و تا میل حکلات
 بی تسمیه در بیان آمد قطع
 نور خسار و لبه آن اوده
 پیش از وقت نمیشاید پیش
 مانده در غمش آنکلی باو
 راشت بر گوشت پیکر لعل
 کجاست شامی از سبزه کلام شکلات
 و سیر کنندگان عالم و دکنندگان
 و فلک در دشت و باند که در شربت
 نظم الطبقات است و شعاع در جات
 بعضی معلوم است و بعضی سبعم
 بعضی منقل و بعضی منقل و بعضی
 از ازا و اشرفین خوانند و بعضی
 است که از ازا و اشرفین گویند
 و شعر است که از اقا به بالا جز
 و قباب الاعضا خوانند و در بحث
 هر یکی کافی است و بیان هر یکی
 مکانی و جلال هر یک است و معرفت
 هر یک اسبابی و میزانی نه هر سخن
 نواز گفت درسی نواز گفت و مشیر
 از ان نگار است که در قدر را از انرا
 بخت است و نواز دست و نواز دهنده
 و نواز دست اگر شمس را از ان صبح
 آبی باید و از ان طبع دوایی
 فانا حلیه الخلاء و صاحب صنعة
 الصنعة و در عالم علم عمل و شیخ
 غیث و اما افضل لی نظر و شیخ ان
 اگر غدا امید بسیار بکارت این معنی
 است بنام و در بر نه شان باشما جو
 ایا تم و کره حکم هر یک کجا بخواه
 و ان شمس و بدور را بشما نگاه
 چون بر عدد لسان و البیان بران
 جمع این بود و به جلد و آن در مرکز
 را به ازا و نواز در جات هر یک از
 طباعت و مزاجات خود جمل شده و از
 ان جهت آن حالت و در بحث آن حالت
 در نامک صنعت باز یک کاران بر سر
 اند

نہایت آلودہ و تزی و مجاہدانہ صفت

دو شرف و دو وطن را داران بدست
 عیال دارند

[illegible]

از دوازده قطعه شیر مرغ و خاشاک شیرین
هم دراد و دوازده قطعه از آن قشنگترین
ببرنج نیم درشت و بپزدی و طعم
بجسته بیابان ۱۱
و مرغ شسته درای و طعم
و از آن تصفیه بپختنی کمال ۱۲
و از آن قشنگترین مرغ و طعم
از آن هم سردار ۱۳

و نشد بیخالی
 شاه آفرید خفا

او پیشتر و جانبار کمال و شرف
پس هر یک می روی کردند که اینها
اخراج دهنده که مرست با سکه در ده
وقتی نصیب می شود که در هر روز
در انجمنی از اعیان به پیشگاه رسیدیم و آن
نمایش و آرایش روزی چند آسایش توان کرد چنانکه غم را در شایع انگشت شستنی نیک و بد
اعمال بر سینه زد و کان بر از می شستم و با صاحب کان بدوی بوسه می دادم و هر روز از وقت شمس صبح
تا گاه غلغله روح بر طرقت آن دکان بودی و سخن اجناس مردمان شنودی بجهت آن از موفقت
و موافقت و روشنائی بدید آمد و با خداوند دکان آشنائی خانه شد چون صحبت استحکام بدین
و ماده سودت قوت تمام گرفت چنانی سراز در میان نهادم و ضحای می ظاهر بر لبش چنان
روزی خوابه بر از روی اگر ام و اغوا بر اینرا بر از روی من کرد که من در تو محال ششال
فضائل می بینم چه باشد اگر تانی بر خوان بپوشی و انگشت بر مگردان باز می کردیم ضیافت قدیم
و حق محبت غلغله از دست کرم آنا دکان شد و در حد حلال نه دکان چنانکه گفته اند اسرار
چون آفتاب در صبح می طلعت
چنانکه در حدیث آمده است که هر که در این دکان
گفتم ترا بدین احتجاج احتیاج نیست و درین باب احتجاج علی بن کریم است موقوف
و سستی است منسوب به مقصد می مرغوب بالعدن و العزیز کماله و الذوق بتبایع و فوائد کماله
در با هم پس شایسته که جسم آدمی شست و با هم در دوشیم ایام بظلام محل خلک روی غلبی بر برداشته
و بهر اطمینان غلبی خوابه برین است و او را در بدست یانه آمد و سائل دار بدر خانه گفت است
همه بیاید آراست و ازین رخ ارجح من بیا که است گفتم صریحا البصیف الکثیر فی اللیل العجیب
و چون بجهت بصیف نگاه کردم زود روی برآورد و در پیش من تطفی می نمود و در هر خط کف می زد
چاپا ز راه بریده شد و طری ازین سخنان گفته و شنیده آمد پس وی من کرد و گفت که بدان
درین محبت تا محبت من هزاره و آن گاه مست و درین میان صد کوی نارام و آب آن محله

در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید

در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید

در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید
در این دکان هر که می آید

وہاب اللہ تعالیٰ دیوبند و غیرہ

۱۰۰

۱۰۰

2

سید محمد علی درویش

2

وفاقیہ اسلامیہ یونیورسٹی

گفت بآرک الله فیک و سرور الدار من فیک این سخن بگو گشتی زبان در لطیف
سختی بنیاد و از امشب پیش جماعت خانه باز گویی خوشی و دراز گویی آخر الامر در بیان این شنودن
و گفتن نزدیک نماز حق این گفت و گوی سبر گوی آدمی گفت بشارت ترا که مقصد علی و سیدیم خوش
وصل و دیدم دل خوش دارد که تاسرای باسی نیست و در راه خوشی که نیست
که این سخن محبت بر دیگران خوشتر باشد خوشان را با عی
که نقل آثار بکار تعبیر
پس گو گو اقامه کند و دعاست
لا امل الکرم ساء عدا بون
بر کجاست در موافقت کند از زبان او
فقد لای نظه کافان
فقد لای الطالب الدار
میرزا زین العابدین طلب دار و قصد دارا

پس سیدم نامکوه بارگن دهنی رنگ نازک گفت خف نکالک و خد عینک بشنفت بنات
در سبیدی دنگر و لعل صفا عفت آمدی بر مگر پس ساعی با چرخ غم رده بر دیوان آواز داد و کردار
و پهای که بر خفا بسر مژگانها برآمده چون مهر بر جوارش عرق قدیم بحرم حرم آید بچهره دارد گوشه نشاند و چو له
بشاند و خود با عروس مباری باکو دوکان لطیفی شغل شد پس چون بعد از زانی سیاه گشت
و آگاه باش و غبارا چون من پشت و پناه باش که این برای من کمی غنی و دوری بی رنج و خوف
می نشستی در عهد قدیم ز نوالی عظیم بوده است خونبان آیدین مجره بشاندندی و سرفرای مردمان دین
خاک می نشاندندی و هنوز در زیر این خاک نیز اسرری پاک و دیز انحصار ناپاک است من این لطیف
و دو قافیه العمل بدست آورده ام و چون صبا دان در حاشا شست و در ثلث صاحب را را بدو آورده ام
و چون صبا دان کسی غم و سعادت کار برده و بهزار رنگ این خاندنیک در دو و دو هنوز کمی از آنها گم
این خانه است در طحس این برادر است و این بیان بگویم تا الضحیت پذیر یعنی سید گریه بدانی که حسب
مال بی محسوب و بال توان کرد و شربت غم صفا اگر گزاف توان خورد و بعد ازین بدن چه بدست
آورده ام و دیگر یاریست کرده و بسی زاده امانات غمرا و داغ صغایرین در دوکان و صحن ایوان
بکار برده ام و برین یک دان که بهرم عراق کرده ام و برین قلم که از طرف این دان کرده ام و بهرم
نجاه مسلمانان اتفاق کرده ام و غایب درین چه دانند و او با نرخی این چه شناسد و او کار کرد این و او کار
روزنامه است و پرداخت این نکات کار را در قری و خانه است خطا خطا بر تو خواهم خواند و حرف
حرف بر تو خواهم شناسد و چون هیچ خرج بخوانی قدر از من بدانی بهش تا ساعی بحسبم رویم

۱۲۵۴

عنه فانت لکھتے رہا۔
 جب کہ یہ عرفان خود را
 بہشتی اس کی سب سے بڑی بات کہ وہ عارفانہ اور
 فارسی کے لوگوں کے لئے

مقامه

ایں تحریر کے مرتبین میں علیقلی و شیخ
مختار و اردو مضمونی غازی و شیخ ۱۲

۲
 کارم منتهی نای هوو نای
 سخت هم آمد و در جفت افکات
 بود که از رفت کشید و نای و نای
 بدین خانه سازد و نای افکات و نای

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 فاعلم يا عبد الله
 ان الله قد خلقك
 من تراب وخلق فيك
 روحا من روحه
 فاعلم ان الله
 هو الذي خلقك
 وخلق كل شيء
 فاعلم ان الله
 هو الذي هو
 الله
 لا اله الا الله
 محمد رسول الله

[illegible]

;

4

3

و



4



2

五

[illegible][illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و در این کتاب که در این کتاب است

و در این کتاب که در این کتاب است

و در این کتاب که در این کتاب است

و در این کتاب که در این کتاب است

و در این کتاب که در این کتاب است

چون در این کتاب که در این کتاب است

و در این کتاب که در این کتاب است

و در این کتاب که در این کتاب است

و در این کتاب که در این کتاب است

المقامة الثامنة في التصوف

و در این کتاب که در این کتاب است

و در این کتاب که در این کتاب است

و در این کتاب که در این کتاب است

و در این کتاب که در این کتاب است

[illegible]

مستطیل

تبرکات و اعیان و اشیای باارزش

کلام کریم کی تفسیر

خطاب است به سبب جوی

باز منی که در راه ایستاد

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰

یعنی که این طراز جامه نامم وجود دست⁺ خاست به هفت ابن طلحه اول بر دوش آسمان کبود و چون باد
بزان ای جوان شنید که هر کرا جامه کبودی در سر افکند نزد نامم داری نیرت آتش بر پای کرد و غایب
نامم سرای فارس نم تعزیت است لا بد اهل تعزیت اگر کبودی زوری چند چاره نیست که تمام آری
و نوع سرای کنند اطلال نشان غرور و فتنه آن سرور بسیار افتاد اگر در میان هزار ملعون پیش کیست
باشد بی عیب و غریب نو ذوال صوفی مجور در جبرئیل امین علیه السلام که بر خالقا و فردوس و دوزخ و ملک
در سر افکند آدم و نوح علیه صلوات الله علیهم و قطعاً آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
چون خیمه بر سر اندید سید گفت بر سر لایت نویز و دم خورده را لای فرو برد و خود خورده را بر سر اندید
نیل را که گفت که بود در میان آسمانی گویا که ناله و غنای و زلف و زنجی و زین و کلاه و تاج و تاج و تاج

در این سخن خدای تو ما را چو دو دیو به
پیش گفتن ای که در کن تو آواز گهرا ز رنگ و رخسار و ز لب و ز گوشت و استخوان

بر عود سی بندگی را بر عارض اواز طغرای نیلی تو فغی نمودار کردی چرخ خرد ام عباسی نیاید و از چشم
صاحتی نمودار کردی سنانج شمه شوت نظاره خواهی کرد در دوازده سال آن نکته در خرقه در دست

کبود پوشان سپید و زلف سیاه و کبود را حکم خاصیت حرز تو نوزش امان هر دو مانع از جمل در آمدن
 محال انصاف منت الشکرین صمد السکنان افلا حفصا شکرمه بر در زمانه منبر مست

وودانش خرد گیر ازین جامه رنگ پذیرد و بعضی از بزرگان این فریق وسالکان برین طریق خوش گذرانند که آنرا که عارفان صفت می دهند در کمال است.

بیار است فضلا و علما دست اغراض تنیافتند که الیاض اضمحل و اعراف و فاسیل سوا در دیگر

استوار اسب جاورا سحر را دی بخت در بر شد از سجده استیغاث و عثمان بن

بی حیواری باریع ساطع ساد و جاذبه فکری این کتاب بود از جنبه روان و فکری غلبه تعالی بر عالم
و سالکان عرصه درویشی را بفرموده اند که آنان را نام دیگران بر ده نشنا بازنگرید و بی ساری و کمال کمال

در شایع آمد که در عالم بهیم
 پس گشت ای صید رام ناشده و در دام تمام نمانده آنچه سر این

کتابخانه

۱۶

ای خدایا
تو فیض لایق و قاف مجرب
استان پنهان که بر فرازهای تابستان
الکس و آغوشی ناموسی تو صورت سپید
و تامل حرکت خیزد از این رنگ و بوی
باید داشت که تو صبح از افق خورشید هر که
از در افق از این صبح است و در افق
مردن تو ای خدایا

الحضرت
سیدنا سید فاضل احمد مدنی

١٥٠

طعون آسمانی

نہایت افسوس ہے کہ

میں نے اپنے دوستوں کو بتایا کہ میں نے ایک نئی کتاب لکھی ہے۔

۱۲۸

مجلس شورای اسلامی ایران

۱۲
نظم بفتح

بسم الله الرحمن الرحيم

ان ای گنگا، این ۱۲
برای اسناد که در قتل رسانند ۱۳

ایمانی بود که
تو هیچ بوا و وفات مین
نمانی تا نباشد

۵۴
نشان پادشاهان که بر فراز
نخاسته می فرمودند

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

ولمّا كان ذلك اليوم
أقبلت كوكبة من النجوم
فأبصرها النبي فقال
يا ربّنا إنّ هذا
يومنا الذي وعدتنا
فأجابوا أنّهم
قد رأوا ذلك اليوم
فأجابوا أنّهم
قد رأوا ذلك اليوم

باب اول
الحج واجب على كل قادر
فاحل الزكوة بعد الحج

عبد السلام

و معلم دانش را که در آن

طون اسم مفعول الزنور

جمع فقیہ

وہ سب کی طرح

نہایت پرستش و تعظیم کے ساتھ

عین منزل ۱۲

طالع النسخة فون وكون طالع النسخة

مجموع را استاده کرد و قتل را

١٩٨٥

این کتاب از کتابت در سال ۱۰۲۰ هجری قمری در شهر تبریز
توسط آقا میرزا محمد باقر کاتب در روز دوشنبه ۱۰ ذی القعدة
در شهر تبریز در روز دوشنبه ۱۰ ذی القعدة
در شهر تبریز در روز دوشنبه ۱۰ ذی القعدة

حدیث است با وجود تو که آدمی نباید گفت و آنچه را از این نصیحت با خود توفیر دهد می تواند غایت چنان
مطلوع این خال بر حد کمال رسیدن هم این سخن معین مقرر شد و این سرگشوف و سرگشت شستی دیگر
است اگر کسی سوزی بود بگویم که گفته است آنرا بگویم گفت مانده نماده است و در سبک است و گویم
ای بر طریقت و رهنمای حقیقت معنی رقص و غنا و ابتهاز و انبساط که از ان شط حاصل میشود چنان
چیت و شجور و در حق آن کسیت گفت ای کوک راه بد آنکه نقض قالب عبث مرغ دل است فیض
و بسط و حرکت و سکون قالت را نداده حالت غلبه این آن فی ذلک لکن فی حلقه کمال
که قلب گهگاه طائر روح میط و نقض آبی شستن بود بر و از فضایی عالم علوی گرد و در خط اب
و حرکت آید سکون نقض تنفس او در حرکت اندک و تا به نظر ان عالم صورت پندارند که این حرکت
اختیار است و آن جنبش ارادی و نمادند که لرزه مرعش بخوابت آدمی نماید و حرکت در مصراع
بی ارادت آدمی آید اگر گفته کوه و گل بجای طالع و سلاسل و در گردن وی بند ندارد حرکت
باز نرسند شعر

وَالْقَلْبُ يَضَعُ الْأَهْوَاءَ كَمَا
يَضَعُ الْقَلْبُ الْأَهْوَاءَ كَمَا
وَالْقَلْبُ يَضَعُ الْأَهْوَاءَ كَمَا
وَالْقَلْبُ يَضَعُ الْأَهْوَاءَ كَمَا

پس چنانکه بان بد ها و ناکشاد و در خدمت بجز است و در غم ای از روح باب است و در اول
شایسته ترین ماسلوم را پیش شما ختم و این مجمل نیز بود ختم چه باشد اگر این کس سگالی گردد و این شربت
علوانی شود بگریخت ای سپرد و سوال کشاد است و خوان و فصلانها که گویم تر از از راجع است مع خیر
و از شجره طم درین سنی شری چون این سخن شنید بر خود بلایزد و گفت ای ان طایفه طاعتی بوی فضا
بدایت تا بر سر حد ولایت صدمه را فرسنگ است این ال بر حد قدرت و این مقدار و نه بر اندازه و این مقدار
درگاه سماج بر خیزد و در عالم شمع تو می بر بالای کویا درین در و درگاه رسد و گوش بر در پیشان این درگاه
قره نقالی الهی عن السیم کف و لون شعر

چند بری رحمت و ارید
بشریت سمع و بکلام سمع و انشاید که تا سمع سمع و خلتان و خلتان
کس را آداب بندگی بنام و نقد آنجا که پیش از قالب و شمع نظری و از خطاب الکسبت و یکم لغز و
شمع آن خلوتخانه بر سمع خود خست و خطاب ازین مقام است سمع بی آن رسد و از خاست که سمع را بر
بصر و تیغ است و این خطاب نص صرخ و نور نقالی و کمال الله جمیعاً کعبه و نور سینه که هر چه ضرورت
ایست ظاهر است

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
وآلهم صلوا على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا
وآلهم صلوا على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
وآلهم صلوا على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا
وآلهم صلوا على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
وآلهم صلوا على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا
وآلهم صلوا على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
وآلهم صلوا على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا
وآلهم صلوا على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا

فَاتِي فِي خَمَلِهَا شَجَاعًا
این سخن من سر برداشت آن خرد را که

وَأَنَّكَ فِي جُحُومٍ عَحِيَّانٍ
وہر گنہ تو در نوسیدن آن نام دی

پیدا است که خصوصیت و بیکار

و تسلیم و انکار تو در میدان نسوج و اصول چند است و این حرفت محل حلاکه که عقل بمقول دارد بقول
ما کجاست لیکن چون از سر انصاف رفته از روی کزاف بیست و نهمین در آینه توحید بر دیوه تعلیق
عرض کنیم که بی درید و بینی و بخالی ثوبی عقل درای بی ادبی هر صیاری گفت بگره کوی مقصود رسیدی بر مگر
و مباحثه قصه را میدی بر سر زوف که بن نادرس سدان قدم نرفته درین دوه و مگر که دوهانی نوشته طاهان
آن بود که رسول بوده ناسال و مجیب بوده مستر علی گفت آنجا الشیخ یحیی یوسف کذک خاتعالی را
چو یشناسی و خالق باری را بچو دانی بپرگشت این سوال نکرد و بگفت نه سوال خویش را گوی ای مدالی نشو و چون
شنیدی بگریز که حرف را آتشیست موضوع و معرفت عقل سلیم است عقل لقیل چا بست نه نور
نقلی و من در بند عقل و من بگفت که عقل را بر نقل ترجیح است و این سخن ثابت صحیح و ضمایمی
در وضع و راست و بیش و گاست باشد اما از این عقل جن صورت صدق و جمال ثواب نتوان یکم عقل شعله
طریق و قائم توفیق است و از چاست که هر که را این نور عقل تشرف نداده باز تکلیف بر دی نهادند که کجا
سبح که مقبول این جمع است شکر که است که نادانان گویند و کوشش شوند و فراموشی بی هیچ حکم سعی و عالم
نابت نگردد پس عقل بطریق سبند دانی این همه استعدا و بداند و معلوم کند که نه عاجز که گویا در میان بایزونه
حسن و افسوس فلان عقل ذات آمد و قائم و مع با دوات و آلات و این تفاوت و عقل او شریف و بیست
جهانمان دانند که نقل عقل را بر مانده و خود نهادند و ظلم تکلیف را اجازت حرکت نداده و در عالمی

بِالْعَقْلِ دُرُكُمَا لَعْنِي بِهِ فِكْرُ

وَدُونَهُ لَعْنُ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ

فَالْجِسْمُ نَالٌ مَبْقَدُنَالٍ مِنْ خُطَرٍ

عقل در یافته میشود آنچه و اما اینست فکر
 در اینست که هر چه در اینست که هر چه در اینست که

و نزد یک آن عقل عاجز بشوید و گشته و مینا
عجایب را با آنکه شکر است

الحکام روز آخره: اخبار اولین

۱۷۳ سیم کشت آنجا که کنایه است

و در هر روز که بر آنجا می آید است

الحکام روز آخره: اخبار اولین

این جمله در جمائل و در بنیشت است

دو چن سخن پر بلغاری ٹی ٹی جی جی

بند بر حصاری این تحقیق و تدقیق

بدید و انت که غمان سخن او بماند

پہ بیان درمیان گرم تر بنانے کا این سحر

نفت گیر و درونق و طراوت

بدین وقت فی الشیخ الذکر کلام شرط نظریات الذکر کلام اوجزه و حسنہ عجز و عجز

حزوچهارم

۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

افعال مفعول حسی

واسطه والد

۲۰

فصل اولیٰ فی اعجاز و نبوغ

...

رخن
انجان جلی و موطی

२५

ع. ج. ب.

۲۰

6

ون مہرہ بعضی غلا

✓

۴۰

از این کتاب

باب افعال یعنی زبا

2

طریقہ فہرست میں

۱۰۰

10

مجلسه

10.

از نغمه درواز رسیده و از ریششان با شوق آمدند و در زیر پات آن شهر مشهور و خطایم و نظار
کردیم گفتم سجان السدا است هوای بدین لطیفی و در تری بدین لطیفی این تعب بدین بسیار
و مرشد مگر روضه است از باطن شست و در جرت و در شت آن جیامن در ماض و از بار
بماندم و بنداشتم که در رقصا و رازنگ و تاملانی و رنگ در خضار و در طولی ظاهر گفتم قطعه

تسبیح کلماتی الحسنه	انحصار اخبار هاشمیه الورد	آرامت زهارها باطل مجاز
شما هم از دست در جسد کبره	شاههای درختان آن شش گشت	دیدم چنهای از آتش کوره
کله خدو و خدایم	تسبیح خدایم که در جسد	کاهایم و جسد العبد العبد
گو این خدا جرت که در گزند و جود	هوای درخت آن شک خاکان	گو با آتش جسد به تیر خورشید
از غایت تیره و خونی و دوشی	پند آیم که جسد عدالت از خوشی	در کشتن شایع تجوهای و جسد
در گرفته خاک چمنهای دوشی	بر گلستان گنبد خضر نادر	گلگهای کون کون ز جری و آشی
گفتی ز نغمای تیر تیر جسد	بادی که گشتی در صبح و غری	گفتم ز بی هوای حط و رضای تیر

که بخارا و همه جزو است و زرب و همه رنگ که فو رنگ است که اصل درین دیار دارد و همه و همه
درین برای ساز تها و گفتم که چون رسیدی با نهاد و قدیر و خرق و سدید و شیش و آرا گم گم
لقد سطحت علی الحیدر و فقط الشک علی الحیدر پس از رسیدیم که نهمه نهاد و از با تیر
نصیر قوت بطریق است از عالم جسمانی و روحانی باید آمد و قدم از منزل همی و شمعانی بروی باید
و از خانه خاک در حلقه فلکی و از دوا و اشی شیطانی بداعیه ملکی باید آمدن که اینهمه رنگ و بوی جسد جو
از همی طبع زاید نه از سلیمی عقل که رنگ و بوی قرب جنتان و از روی موشان است و خصب
فرونگ باید که بوی و رنگ مغرور نشود و تو نباش و آرایش سرور رنگ و دهاش با جلال
این اطلال بر سنگ استخوان بیاز نایم و بکاس افلاس بر یک بیاسایم و روزی چند درین
بنه المادی مغرور شوی سازیم این درشت و نرم از پوست و چرم چگونه بیرون آید اگر با قبال
به صورت ماضی و نظام باطن موازی و متساوی افتد و بای افرا سفر بخرم افلاست بدین بار
مسالم و سلامت بختانم و اگر این کلها را با غار و تیر شوی بود و این سیمها را با سیم سوم آید
بود و مرکب بنیل دیگر را نیم و نیت تو خیل بر خوانیم که غم جوینده و قدم پوینده بنیل شاد بود

جزو پنجم

از نغمه درواز رسیده و از ریششان با شوق آمدند و در زیر پات آن شهر مشهور و خطایم و نظار
کردیم گفتم سجان السدا است هوای بدین لطیفی و در تری بدین لطیفی این تعب بدین بسیار
و مرشد مگر روضه است از باطن شست و در جرت و در شت آن جیامن در ماض و از بار
بماندم و بنداشتم که در رقصا و رازنگ و تاملانی و رنگ در خضار و در طولی ظاهر گفتم قطعه
تسبیح کلماتی الحسنه
انحصار اخبار هاشمیه الورد
آرامت زهارها باطل مجاز
دیدم چنهای از آتش کوره
کاهایم و جسد العبد العبد
گو با آتش جسد به تیر خورشید
از غایت تیره و خونی و دوشی
در گرفته خاک چمنهای دوشی
گفتی ز نغمای تیر تیر جسد
که بخارا و همه جزو است و زرب و همه رنگ که فو رنگ است که اصل درین دیار دارد و همه و همه
درین برای ساز تها و گفتم که چون رسیدی با نهاد و قدیر و خرق و سدید و شیش و آرا گم گم
لقد سطحت علی الحیدر و فقط الشک علی الحیدر پس از رسیدیم که نهمه نهاد و از با تیر
نصیر قوت بطریق است از عالم جسمانی و روحانی باید آمد و قدم از منزل همی و شمعانی بروی باید
و از خانه خاک در حلقه فلکی و از دوا و اشی شیطانی بداعیه ملکی باید آمدن که اینهمه رنگ و بوی جسد جو
از همی طبع زاید نه از سلیمی عقل که رنگ و بوی قرب جنتان و از روی موشان است و خصب
فرونگ باید که بوی و رنگ مغرور نشود و تو نباش و آرایش سرور رنگ و دهاش با جلال
این اطلال بر سنگ استخوان بیاز نایم و بکاس افلاس بر یک بیاسایم و روزی چند درین
بنه المادی مغرور شوی سازیم این درشت و نرم از پوست و چرم چگونه بیرون آید اگر با قبال
به صورت ماضی و نظام باطن موازی و متساوی افتد و بای افرا سفر بخرم افلاست بدین بار
مسالم و سلامت بختانم و اگر این کلها را با غار و تیر شوی بود و این سیمها را با سیم سوم آید
بود و مرکب بنیل دیگر را نیم و نیت تو خیل بر خوانیم که غم جوینده و قدم پوینده بنیل شاد بود
از نغمای جسد رسیده و از ریششان با شوق آمدند و در زیر پات آن شهر مشهور و خطایم و نظار
کردیم گفتم سجان السدا است هوای بدین لطیفی و در تری بدین لطیفی این تعب بدین بسیار
و مرشد مگر روضه است از باطن شست و در جرت و در شت آن جیامن در ماض و از بار
بماندم و بنداشتم که در رقصا و رازنگ و تاملانی و رنگ در خضار و در طولی ظاهر گفتم قطعه
تسبیح کلماتی الحسنه
انحصار اخبار هاشمیه الورد
آرامت زهارها باطل مجاز
دیدم چنهای از آتش کوره
کاهایم و جسد العبد العبد
گو با آتش جسد به تیر خورشید
از غایت تیره و خونی و دوشی
در گرفته خاک چمنهای دوشی
گفتی ز نغمای تیر تیر جسد
که بخارا و همه جزو است و زرب و همه رنگ که فو رنگ است که اصل درین دیار دارد و همه و همه
درین برای ساز تها و گفتم که چون رسیدی با نهاد و قدیر و خرق و سدید و شیش و آرا گم گم
لقد سطحت علی الحیدر و فقط الشک علی الحیدر پس از رسیدیم که نهمه نهاد و از با تیر
نصیر قوت بطریق است از عالم جسمانی و روحانی باید آمد و قدم از منزل همی و شمعانی بروی باید
و از خانه خاک در حلقه فلکی و از دوا و اشی شیطانی بداعیه ملکی باید آمدن که اینهمه رنگ و بوی جسد جو
از همی طبع زاید نه از سلیمی عقل که رنگ و بوی قرب جنتان و از روی موشان است و خصب
فرونگ باید که بوی و رنگ مغرور نشود و تو نباش و آرایش سرور رنگ و دهاش با جلال
این اطلال بر سنگ استخوان بیاز نایم و بکاس افلاس بر یک بیاسایم و روزی چند درین
بنه المادی مغرور شوی سازیم این درشت و نرم از پوست و چرم چگونه بیرون آید اگر با قبال
به صورت ماضی و نظام باطن موازی و متساوی افتد و بای افرا سفر بخرم افلاست بدین بار
مسالم و سلامت بختانم و اگر این کلها را با غار و تیر شوی بود و این سیمها را با سیم سوم آید
بود و مرکب بنیل دیگر را نیم و نیت تو خیل بر خوانیم که غم جوینده و قدم پوینده بنیل شاد بود

64

بسم الله الرحمن الرحيم

2

...

مفتی

1919

۱۰۰

پیشانی

بیاد و سنت

11/11/11

٢٠

۱۴۰۵

مفتوح

فصل

۵۵

اولیٰ

بانی ہمدرد

مفتوح و عمومی

2

2

[illegible][illegible]

乙

15. 10. 1951

今

۵۰

٥٥

...

۱۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتبہ

210

[illegible]

و نصایح بحث نماید مانند این دانه سودا و اگر نه فتنه زنیته و سحر و سودا گوشه چادر ایشان بود و بی هوای کلیم
در خصما و کلیم شبانی نیا خوشی و منصب صاحب ری با جرات مزدوری نیا سختی و اگر نه نوای ابر و دعا
و گوشه گوشه ایشان بودی الویث غمیر برده صابری بر خود ندریدی و دروای شکیبایی از الفرق توانائی
نیز آستی و ندای ای مَسْکِی الضُّمَر و ندای کلیم حسی و قلبس بود که بیانه ایشان المیسل ساخته
و کدام بند و رستان که شیطان بر پای سودای ایشان پرداخته نشسته است **رباعی**

<p>اذا نامت فليدع جلي هرگاه ناله کنم آنچه را از ناله و زوای در خود دم و ابل نفسین ند فانی عهد و ناسی عهد ند</p>	<p>واهن قلب الصب اشراك دیر آن آینه را می دل عاشق دها مانند گریه ناسید و گریه پروین ند عطش ریخ و رخ و کاشوین ند</p>	<p>كدم حبه من في الحب اشراك کدم حبه من در عشق من در عشق من فاني معهما حبي و اشراك سبب جگ و تنگ آزار ند فاصبر و تحمل و با صبر من ند</p>
--	---	--

[illegible]

۱۱
مدرسه و معارف
مکتبہ اسلامیہ
مکتبہ اسلامیہ

۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

این آیه ای است که در کتابهای معتبره
در باب بیان فضیلت و عظمت حضرت
علیه السلام آمده است و در آنجا که
فرموده است: «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَيَكُونُ خَيْرٌ لَّكَ مِنْهُمْ آيَاتُ اللَّهِ»

[illegible]

7.4

۵۴

دعوت به اسلام

الحمد لله الذي جعل
العلماء من عباده

عمر

جانب

سید

॥

وَأَكْبَرُهَا قَبْلَ كَسْرِ الْقَرْيِ وَجَوَانِ عَاشِقَانِ بَرَبُوبِ وَوَلِ شَدَّ كَانِ دَرِ تَنَكِ وَوَلِوِ مِیْدَنِ مِیْدَنِ

و نازل بر تبرک و مرا حل مبارک بدیده می گشتم و کشنده را بدیده بخش بر مگردم و سماع را به
اختیار میکردم و بشهر و دهان پای اسناد و غربت بیرون کرده و خدمت افامان و سکران
که موی و طام چون آن بلده و اس و سلاست و بدقم رای افامان کردیم و طبع بدان شهر کشانیشی باطل
فلسه آسایشی و عالم بنور حضرت ربی است و جهان بنور حضرت طبعی گفتیم روزی جدا از او نشد
چونکه کرم و برین سلاطین که کرم نیز سوزان اسما و بار نهادن بود و خوف نهاد و آب داد و چون
خونم زوف افشاندیم صمیمت کرم و رای افامان حکم کرم طوفان و گشت کردیم و در وی صبح
و شخت آوردیم و کرم روز با واره تازه بدر و از وی می شدیم و هر روز در جنت و جوی حله و کوی می بودیم
تا روزی صبحی و بدیم بسیار و خلقی بسیار بر صوب معین بید و دیدند و با یکدیگر می گفتند و می شنیدند
و معلوم نمی شد که دو بدن از انبیا و جنت بود و در آن نگ و بوی عجب صفت و ناسپار را گوشت
با کرم شدیم و صورت حال از وی پرسیدیم گفت اخبار نایت که بدست عرق سودا و است و امر
بجای می شد باشد است و سلاست عشق بر وی پیدا و بعد از آن که بسیار شنیدش و او را نام و بعضی
نمودن نهادند و با یکدیگر چون نگار گران از بسیار گران شدیم و دست و پا به طفل و بدست
و بواسطه این عشق از بند بند با سسته روی و رای بدان جنت آوردیم و بعد از آن بعد که کرم
بدان نمای جان و خاک بر تبرک و همچون رسیدیم و بای از آستانه در میان نهادیم و بدیم طبع
آواخته و در نای طریف بر روی شست و در خوش خاموش و مشک و خوشبو و خوشن و خوشن و خوشن و خوشن
ترنم اصوات و میوه و در باغ از وی ایالت میرسد و قدم در خند و آستانه از وی ایالت
سلاطین و آستانه ای که چون مردار بد را حرام چون کسب بای بار و جذبیت دل از
میان جایز می کرد و سبازی کرمی بر و داشت و می گفت

<p>یا خدایه الشوق فی انتظار ملا ای سنگ نشین در صامت گلی و آینه بی تو کوکب و خورشید اگر شایسته بند تو بودی ای ملک</p>	<p>که خصیصه نشانیست روی حایلی این روز از آن بکر که بر تانده همه عالم حدیث ثبت الانی بود سرگردون گردند زیر پای او بود</p>	<p>هدایه کلام فی خست و جدی این را باقی شاست مشکوید کن اگر پیر این فصل بر بالای او بود چنین سوزانی و محو کن علی شمس</p>
---	---	---

[illegible]

کرمی

شادی بخت و
سرما که مندی داد

[illegible]

گفتم که چه کنم دل خدای برین می نسیم و بدوی از درهای بهشت رسیدیم به ابراهیم

بر خاک زمین گمارم بدیم	در بهمن ددی بهار میدیم	در عکس رخ نشان ناماری
میگذشت لاله زار میدیم	بر فرق خار مرسی سروی	هر روز گل شیار میدیم

با خود گفتم که در امان خاک امیرنشی بالستی و از راه عشق آفرینشی که در جهان مجازی بی حرف مستحق قیام
نشاید بود و در عالم صدرا ناکمالی دلوار نماید آسود و در دنیای دلی دون رست ای معشوق دلارام

خواست نوشت توان کرد پس حکم در این مقال در بحال محشوق می طلبیدم و در جستجوی
ما بهر حال که میزدند و در آخر گفتند که ما در اینجا که محشوق طراشا و دو دومی روی برگ سبزه است و ما بهر

بیش از آن که میاض کافور برود این مستور بدو و تابش صبح صادق بر ریاض این شایسته شد که غنوه
عشوه و دوار از سار و بار رخ نه آید و شسته غدا را است و غدا دست زود اشغال

فيلسوف من مشايخ افاضه
مفتي محمد بن فيروز سيد
وكبير عبد اسمعيل التستطعيه

فَبَادِئُ الْحُجَّهِ الْقُدْسِ عَلَى
وَمَا فَإِنَّ تَذِيرَ السَّيِّئِ بَرَكْتُ
يَقْرَأُ عَنْ رُضْوَةِ الْأَدْبِ شَيْطَانِ

وحدانیت را سینه پیری سرکه در دوا
 این که کلمه الطبی من فهد و
 و هر که سبزه را با جگر استخوان
 کفر من از کلمه این صبا از زبان

شام برآید و این مصباح از محراب غمام بروی کلاه دست راستی بر خیمه زخمی بر ساق فلندری قدم زخمه با ماه روی

کتاب در درجیم و با گشت می در شکیم عقل ما را از افعال نهیم نفس را بر بعض اشکال و دریم و چون این علم در
کردیم و عقود را از عیبت نمودیم و اسباب تحجب حجت کردیم که تمام اول ما را بر نفس باری شرط است که حکما حجت

و علمای این حدیث را درین دو شب و پنج مختلف و درین دو صفت از ترف و اختلاف بسیار است و گفتگوی
میشمار شیخ نوواس را درین باب علمی و درست امیر ابو العباس را درین کوی علمی و دگر آن کی سخن از صبح

دو گونہ ہو گا۔ ایک دکان دیکر راہ از کلاوہ و دستار می پویند و جی از تھا یا می قوم لوطا این مذہب الضرب
سیکند قوم از دست و اند و اسر و دیگر مذہب اوت مسند و شریعت محمد مصطفی صلوات اللہ علیہ

و سلم کرنا رخ شریعت بر طالع است جادو این راه می نماید و تنگنوا نکات و واسطه نماید
 از کهنه ۱۳۰ باطل کننده ۱۳۰ کشاده راه ۱۳۰

۷۱۵

١٠٠

۸۴
 انجمن بوزن و میسره بنگال
 ران درم و بدین

نمادہ بیکرین ۱۲
نمادہ بیکرین ۱۲
نمادہ بیکرین ۱۲

[illegible]

عقاب با صبح و دلدار

پای افراز طلب بخوانم چون بیفتات اصل سوحد وصل سب بزم اثر و خیال و نوبه زم سوال کرد که
ای تو همان شتری که دی و زمانه بود و آن آفتاب که در پیش من آینه بود و مرا از انکسارم برج
و خورشید و نور بگردام طرف بخشید گفتمند شیخانه است که او و یک برج نماز تو آفتاب
یک خانه نماز و آن کوی جون تو دیوانه سراسر است گر دان شعری و نور و اندیشه و طبع

عاشقان مبنی اندران حضرت	عدد و یک و دریا باها	همه را و رد و هوا باها
همه را بر کف و فاجا نها	سج گشته بجمله رستا	و رگشته بجمله و رما نها
و رنای خاک آنحضرت	خاک گشته ادریم ایما نها	از بریده سران آن مؤمن
خاک ادرغ و بچوشت با نها	بمضطر بگشته فرمای عزیز	بچو گو از کشتا و جو کا نها
خسته و دیده نمیشنا و کما	رسته و سینه نوک یکا نها	و س این را سحر عسک و ط

و بابل میران تفریح می نمود و هم آن شور بلامی شنود و در آن صوفی و عوامیدیدند که نگاه و دریان
ان راهی مرغ بوس سخن فروخت بر خاستند و در او و بچیت رست که علت قلبی که از آنرا
عشق خوانند از آنست که عاشقی با او شمع عیون کجاست تا تو ندوستی که از ناز و کشمیر
آورده ام نامودی از نایم سرون کم تو بروی مقصود وی از سون کلام اگر بر شمع مراد ایست
فی الدارین و اگر میاست اصابت نرسد بحکم الله علی فی الدارین و الا فلا
فی الدارین و شناخته را درین علم کلید و در و در منزلت نامایش بازایش برابر شود
و گفتار با اختیار بر عنان بر سر شود و با خود گفت که ای کاش ز شوارزی ز بر خور و سرخا بدست

و این دو کل معجزه‌ای جعلی بود رنج و ابر رفت و قطع شد	و طلب از پای نیاید است
بنی سبب از پای نیاید فتاد	و در گرفت عشق بیاید نهسا و
خواهی که این نیکند کشاد و شود	پس گفتم تنگ آید این دلیل راه
حاجت نین و دیدم دل هر جا	
بندگی که یار نیاید کشاد	

بناید و این فصل بطریق کلیه بشاید تر است کیسه و نقد می که در دست و ستاره هر است حضرت
که در دست و پاره پاره بر صاحب از نونه ششده پیشه قطعه کاغذ فر عفر از پاره حسنه و از حضرت
میروان که در دو سه سید و بر سر نهاد و بدست بر است بر آن از و غنچه و سیر الله الذی
یکس و از حد و حد فصل تا اینجا و حکم ما بر دگر گشته و شفای رنجها و دفع نفرت و خنا

[illegible][illegible][illegible]

میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے

۱۲

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

دین از دنیا می آید
و دین از دنیا می آید

۱۰۰

[illegible]

سکون رای نمود در دم و ک...

بسمکون غفار

و جماعت ماه هجری و در آنجا که از خاک او نسیم علم آید و از بهای او عدد روح افزاید و رسالت
راحت غلبد برین کشت دوی تو بس اوجبارد و فروز تو چون باران اسلام رحمتی صمیمی بر عالم افکند
خود و جن و ابوان نگارن بزم لغز میدان سوزان ز قلم اسبق

خوشتر از جنت مسافر نش	بر راز اخرت سازگارش	حد فو بهار و رضانش
شک خات عدل را نش	موسها داد و مدینه ناسدن	سجد با کرده ماه و کمونش

و چون نامی از اینها می شنیدم

١٠٠

آفرین باد بر شهری که معده جزو رشتہ و بارز و زرد و دہاندار و خجاست تراز و نمبو و اشقل
او متعال بیکند و عیار اولیٰ و سنجیدہ و سہا از لکاسی کمال معدست و زبانه از
رانی عیار سنجیدہ می تازد و نافر و ہ سائل میرساند و تعدد و سیکند و نامعد و بیعال
میدہندہ و چون شقائق شیخ و معدن حقایق و دقایق و راسدہ و فراوانی و

کتابخانه ملی ایران

九

[illegible][illegible]

...

چرخ بر سر پیر و زوهر بر سر بیابان
دور بر سر کینه و دهر بر سر جان
مقامه العشرین بین الطیف والیمین الساطع
مقامه ششم - در میان طیب و دنجوی در دو کوه کرب و نعم
حکایت که در او کوهی که در گنبد ابریم و دنجو بر سر است چنین که وقتی از سفر حجاز بخواه از طراز بازی کشیم
و سنان را داخل بقدر هر صومعه ششم بشمار که عادت باز آید گمان مانده و همان شبانه است کام و کاس و کاس

بہارِ کربلا کی سیرتِ مستقیمہ

...

[illegible]

میں نے اپنے لیے جو کچھ لکھا ہے اسے اپنے لیے لکھا ہے۔

2

۱۰۵
کتابخانه عمومی
ولایت خراسان
تهران

ایک سرسبز و آباد

ان فی آہای ہر شہر

محمد علی بن عبد الله

میں نے کہا کہ میں نے یہ سب سنا ہے۔

سید محمد علی

سید احمد علی

الحمد لله رب العالمين

۱۰۰

...

ششصد و پنجاه سال ششصد که و با هم انداختی اگر توانی بجوی ما میان ما که میان می بودی این
 شقیق کمال طریقی این چند نقش را درون با چندین عجب قدرت و خواب قدرت اگر از این
 نوشته اند و بنی کجای شکسته نور تعالی (ان فی حلی السکرات) که از کتب الهی بر دار و نور
 گوش و هوش من و از ما منحل ازین علم و رتبه و نورم و شع و معرفت و رتبه و نورم و حکم
 ما بقول طریب معلول ناستی که طریب معلول ما بقول بود ^{و در این}

<p> ابراهیم یحییٰ ادریس و شرفا علی سلیمان زکریا و شرفا و اخیوه الدیادی کید بر عباس بنانزاد یکس یار اند و شرفا بنانزاد اعیان محمد و جاسر بنانزاد و جاسر بنانزاد یکداری عین الکاش و شرفا </p>	<p> فاعطوا القولی سمعکم و اعدوا برین سید برین علی بن محمد یکم ساکت فی همته لیس برین ساسا غرض میانان دانی و سوا الدیوم باقر و جاسر و برین بنانزاد و جاسر بنانزاد </p>	<p> و ان کا یحییٰ بن محمد و شرفا و برین ساسا غرض میانان دانی یکم ساکت فی همته لیس برین ساسا غرض میانان دانی و سوا الدیوم باقر و جاسر و برین بنانزاد و جاسر بنانزاد </p>
<p> جان سیر و در تریخته و تو بنیندیشی از ملام و بال رخ چون کوه را کی داری و </p>	<p> ای سخی تو برآمده سال یکشانی ز رستا و بیفال مرد و جاسر از تو صحت جوی خود ز جاسر دلی ز جاسر </p>	<p> بر تو پوشیده جلال حال نه پرسی ز کار و کار و سیال اینست و اینی از روی حال هست از جمله محاسب و هر </p>

[illegible][illegible]

۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲

در کتب معتبره کتبهای لازم را در محل آنکه با نیاز است

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

ج

ج

[illegible]

[illegible]

